

پاسخ عیسی چنین بود: «آمین، آمین، به شما می‌گویم که پسر از خود کاری نمی‌تواند کرد مگر کارهایی که می‌بیند پدرش انجام می‌دهد؛ زیرا هر چه پدر می‌کند، پسر نیز می‌کند.²⁰ زیرا پدر، پسر را دوست می‌دارد و هر آنچه می‌کند به او می‌نمایاند و کارهای بزرگتر از این نیز به او خواهد نمایاند تا به شگفت آید.²¹ زیرا همان‌گونه که پدر مردگان را برمی‌خیزاند و به آنها حیات می‌بخشد، پسر نیز به هر که بخواهد، حیات می‌بخشد.



چگونه می‌توان از زندگی ابدی صحبت کرد؟ هیچ فروشگاهی در تمام دنیا وجود ندارد که بتواند زندگی ابدی را در یک بسته بفروشد. همچنین کسی نیست که بتواند با شواهد محکم به ما ثابت کند که چیزی به نام زندگی ابدی وجود دارد. همچنین هیچ آموزش خاصی وجود ندارد که فرد بتواند یاد بگیرد چگونه به زندگی ابدی دست یابد. با این حال، به جای زندگی ابدی، ما درک کاملی از مرگ داریم. شواهد زیادی برای مرگ در مقابل زندگی ابدی وجود دارد. همه کسی را می‌شناسند که مرده است. و گاهی اوقات می‌توانیم نشان مرگ را روی بدن خودمان احساس کنیم، زیرا هر سال پیرتر و ضعیف‌تر می‌شویم. بنابراین شواهد مرگ بسیار زیاد هستند. ما مجبور نیستیم مرگ را ثابت کنیم زیرا قبلاً ثابت شده است و در پایان زندگی ما یک نتیجه قطعی است. و با این حال مرگ برای ما انسانها متناقض، غیرمنطقی و نامناسب می‌ماند. «زمین به زمین... خاکستر به خاکستر» را سر قبر می‌شنویم و از خود می‌پرسیم چطور ممکن است فردی که با او این همه تجربه داشته ایم، ناگهان دیگر نباشد. مرگ با هر چیزی که ما انسان‌ها برای آن تلاش می‌کنیم در تضاد است، زیرا ما زندگی می‌کنیم و مرگ برعکس زندگی و نقطه مقابل خودمان است. وقتی از پیامدهای مرگ و بسیاری از جلوه‌های دیگر آن صحبت می‌کنیم، باید بگوییم که مرگ تنها در پایان زندگی نیست بلکه در میانه آن نیز است و هر روز ما را آزار می‌دهد. من در مورد احساسات و تجربیاتی صحبت می‌کنم که می‌توانند مانند مرگ باشند. آنها ما را به ناامیدی می‌کشانند، ایمان را از ما می‌ربایند و بین ما نزاع و اختلاف ایجاد می‌کنند. گاهی اوقات از شیوع گسترده مرگ در میان ما مسیحیان شوکه می‌شوم. من نیمکت‌های خالی را می‌بینم که زمانی یکی در آنجا نشسته بود. آن شخص هنوز زنده است، دست کم من اینطور فکر می‌کنم، اما او دیگر آنجا نیست. و از خودم می‌پرسم: "آیا او هنوز به عیسی ایمان دارد؟ آیا او هنوز معتقد است که مرگ حرف آخر را نمی‌زند؟" و همچنین پیامد دیگری از مرگ را می‌بینم. من مسیحیان را می‌بینم که تحت تاثیر مجادله‌ها می‌هستند، و نمی‌دانم که آیا به این دلیل نیست که ما هنوز مهمترین اصول مسیح را درک نکرده ایم. گاهی می‌خواهم علیه مرگ و همه مظاهر آن اقدام کنم. دست کم می‌خواهم اعتراض خود را ثابت کنم و بگویم که مخالف آن هستم. می‌بینم که در این زمینه تنها نیستم. حتی می‌توان گفت که همه مردم با مرگ مخالفند. از آنجایی که مرگ بر خلاف ذات ما انسان‌ها است، ما با آن مبارزه می‌کنیم. هیچ کس نمی‌خواهد بمیرد. مردم با مرگ مبارزه می‌کنند، چه آنهایی که در پایان زندگی خود هستند و چه آنهایی که در اوج زندگی هستند. آنها صرف نظر از جهان بینی و مذهبشان و فارغ از سن و سالشان با مرگ مخالفند و نمی‌خواهند آن را بپذیرند. گاهی اوقات ما انسان‌ها بر مرگ پیروز می‌شویم. گاهی اوقات از طریق امکانات پزشکی وقوع آن را به تعویق می‌اندازیم، در حالی که در زمان‌های دیگر به سادگی آن را نادیده می‌گیریم و وانمود می‌کنیم که مرگ به ما مربوط نیست. اما در نهایت ما فقط می‌توانیم مرگ را به طور موقت دور نگه داریم. با تمام این تلاش‌ها فقط ثابت می‌کنیم که نمی‌توانیم کاری ضد مرگ انجام دهیم. پس چه بگوییم؟ آیا باید تسلیم شویم؟ به نظر می‌رسد که بسیاری از افراد این کار را انجام داده‌اند. آنها دیگر به زندگی اعتقاد ندارند، بلکه به مرگ اعتقاد دارند. بر اساس این شعار: ترجیح می‌دهند از شیطان شناخته شده پیروی کنند تا وارد زندگی ابدی ناشناخته شوند. شاید این دقیقاً همان چیزی است که ما را از مرگ می‌ترساند: اینکه وقتی وارد مرگ می‌شویم، همه نقاب‌ها فرو می‌افتند و ما با حقیقت نهایی روبرو می‌شویم: اینکه در برابر خدا خواهیم ایستاد. ما به نوعی مشکوک هستیم که پس از آن کاملاً دست ما رو خواهد شد، بدون امکان پنهان کردن چیزی، همه کار ما که زندگی مان را تحت تاثیر قرار داده آشکار خواهد شد. سوال نهایی و تعیین کننده مرگ این است که آیا ما می‌توانیم در این زمان در برابر خداوند بایستیم؟ ما انسان‌ها زندگی را خلق نکردیم، بلکه احساس می‌کنیم که این خداست که آن را می‌بخشد و می‌گیرد. همچنین خداست که در نهایت ما را به مسئولیت فرا می‌خواند و از ما می‌پرسد از کجا و به کجا باید برویم. در مواجهه با این سوال ابدی، ما ناتوان و درمانده هستیم. ما نه قدرت داریم و نه اختیار تصمیم‌گیری در این زمینه. و این پایان همه چیز بود اگر عیسی نزد ما نمی‌آمد. اما عیسی آمده است و امروز نزد ما می‌آید. و هنگامی که عیسی نزد ما می‌آید، سخنی قدرتمند علیه مرگ می‌گوید. در قسمت یوحنا

۵، او سخنان خود را علیه مرگ با کلمه ای خاص آغاز می کند. او می گوید: "آمین، آمین، به شما می گویم" - این کلمه بارها و بارها در یوحنا ۵ شنیده می شود و نشان می دهد که در اینجا چیزی بسیار مهم است. این بار عیسی به زندگی ابدی اشاره دارد. عیسی جرأت دارد اعلام کند که زندگی ما با ابدیت پیوند خورده است. او ما را از دنیا به آخرت هدایت می کند. چیزی را که بسیاری فقط درباره آن حدس زده اند، عیسی آشکارا معرفی می کند: زندگی ابدی با خدا ارتباط دارد و به او متصل است. در مورد زندگی فقط خدا می تواند تصمیم بگیرد. اما دقیقاً این خدای ابدی است که آخرین کلام خود را از طریق خود عیسی بیان می کند. عیسی به قدری با خدا مرتبط است که دیگر نمی توانیم کلام خدا و عیسی را از هم جدا کنیم. بنابراین می توان گفت: کلام عیسی کلام خداست. و هر که به عیسی متصل باشد به خدا نیز متصل است. و عیسی این کلمه را در مورد زندگی بیان می کند: "زیرا همانطور که پدر مردگان را زنده می کند، پسر نیز هر که بخواد زنده می کند." عیسی با این کلمات، نقطه مقابل مرگ را تعیین می کند. کلام عیسی بر قدرت مرگ غلبه می کند و قبر مُتَعَفِن را به زندگی جدید تبدیل می کند. هر که کلام عیسی را می شنود، حیات می یابد. و هر که در کلام عیسی بمیرد، حیات جاودانی دارد. از طریق عیسی ما حتی زمانی که می میریم به زندگی متصل می مانیم. هر بار که خود را تحت کلام عیسی قرار می دهیم، تحت کلام خدای متعال قرار می گیریم که نه تنها زندگی را آفریده، بلکه از روز اول خلقت نیز آن را می خواهد. آنچه عیسی از طریق کلام خود به ما می دهد، لنگر و راهنمای محکمی است که نشان می دهد چگونه می توانیم به زندگی ابدی دست یابیم. زندگی ابدی از یک ویژگی انسانی ناشی نمی شود، بلکه بیشتر از اراده خداوند است که همیشه آن را می خواهد. در عیسی، خدا به ما نشان می دهد که شخصاً ما را نیز می خواهد. خدا آنقدر ما را دوست داشت که پسر یگانه خود را داد تا به هر که به او ایمان آورد زندگی جاودانی می بخشد. برای عیسی که با پدر در ارتباط است، مرگ در اعتبار نیست. او می دانست که عشق خدا هرگز پایان نخواهد یافت. عیسی اطمینان داشت که به خدا متصل است و با این ایمان به صلیب رفت. با این توکل استوار روح خود را در دستان خداوند قرار داد و در روز سوم با این توکل از مردگان برخاست. عیسی زنده بود، هست و همیشه خواهد ماند. با وجود این که مرگ بخشی جدایی ناپذیر از زندگی ما است، برای عیسی اینطور نیست. زندگی ابدی در عیسی به زندگی کنونی ما ربطی ندارد. اگر این عمر ابدی فقط در شرایط گناه طی می شد، مانند جهنم می بود. نه، زندگی ابدی در عیسی در واقع یک زندگی جدید و یک خلقت جدید در او و در خدا است. هیچ مکان رستاخیزی در دنیای فانی ما وجود ندارد - جز در عیسی. ما زندگی را در عیسی می یابیم، و آن زندگی اکنون آغاز می شود. اگر در عیسی باشیم، از قبل با یک پایمان در بهشت هستیم. به نوعی، ما از قبل می توانیم حدس بزنیم که زندگی ابدی چگونه خواهد بود! عیسی این زندگی را توصیف می کند و به ما می گوید که ما می توانیم در این دنیا از آن شادی کنیم و شگفت زده شویم. او این را برای شاگردانش پیشگویی کرد وقتی گفت: "شما شگفت زده خواهید شد." و دقیقاً همینطور بود. وقتی اولین مردم قبر خالی عیسی را دیدند و او را به عنوان یک خداوند برخاسته تجربه کردند. با وجود این که محکم روی این زمین ایستاده بودند، فهمیدند که داشتن زندگی ابدی به چه معناست. آنها متوجه شدند که مرگ حرف آخر را نمی زند و فهمیدند که از این پس زندگی در عیسی است. بنابراین، آنها مُرتَباً به جستجوی عیسی می پرداختند و مرتباً شام آخر را برگزار می کردند زیرا می دانستند که این امر آنها را با عیسی در بهشت مرتبط می کند.

اگرچه مرگ وجود دارد، لازم نیست از آن بترسیم، نه مرگ جسمانی و نه مظاهر فراوان مرگ. زیرا درست مانند مسیحیان اولیه، ما نیز اکنون می توانیم خود را زیر کلام عیسی قرار دهیم که به ما زندگی می دهد. در نتیجه مرگ نیز امروز قدرت خود را بر ما از دست می دهد. زندگی از الان شروع می شود، اینجا در این زندگی! در حال حاضر در غسل تعمید ما مستقیماً با خدا و زندگی ابدی مرتبط هستیم. و هنگامی که ما شام آخر را جشن می گیریم، در بهشت نیز به خدا متصل هستیم. تصمیم خداوند در مورد قبر عیسی نیز تصمیمی در مورد قبر ما است. و هیچ کسی و هیچ چیزی نمی تواند بر این کلام خدا غلبه کند. حتی زمانی که می میریم، در دستان عیسی هستیم و در مرگ نمی مانیم. آمین.